**بیاد علامه اقبال**

**مینوی، مجتبی**

در مجلس مجللی که بمناسبت چهادهمین سال وفات علامهء اقبال در سفارت کبرای پاکستان‏ تشکیل یافت(اول اردیبهشت 1331)آقایان دهخدا،سفیر کبیر پاکستان،سفیر کبیر هندوستان،سعید نفیسی،مجتبی مینوی،دکتر معین،حبیب یغمائی،خلیفه عبد الحکیم‏ سخنرانی کردند(مدت سخنرانی پنج دقیقه تعیین شده بود).این متن نطق استاد مجتبی‏ مینوی است،و اشعار آقای حبیب یغمائی.

سال اوّلی که پاکستان مستقل بوجود آمد یکی از استادان دانشگاه لاهور گفت که حرمت اقبال لاهوری در میان مردم پاکستان از حدّ تعظیم و تجلیل معمولی‏ گذشته و بمرتبهء نیایش مذهبی رسیده است:دربارهء کتب او شرح و تفسیر می‏نویسند و در مدارس درس میدهند و روز وفات او را روز تعطیل و جشن رسمی ملّی کرده‏اند.

همان سال در لندن در روز اقبال اجتماعی در مرکز ثقافی اسلامی انعقاد یافت‏ و انبوه عظیمی از مردم پاکستان و اقوام دیگر مجتمع شدند و بنطقها که ایراد شد و باشعاری که بهندی و فارسی و انگلیسی خوانده شد گوش دادند و چیزی که بما شاید از هر نطق و گفتاری بیشتر لذت بخشید آواز یک خانم مسلمان پاکستانی بود که از اشعار اردوی مرحوم اقبال مبلغی را بآهنگ حزین خواند.

این یگانه شاعریست در علم که این اندازه تأثیر در خاطر ملّت خود کرده است که‏ در همان عصر خود او در حقّ او چنین نیایش و ستایشی ابراز میشود-چرا؟

عمرها در کعبه و بتخانه می‏نالد حیات‏ تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون

امروزه آن دانای راز تا حدّی در ایران مشهور و معروف گردیده است،و دو سال‏ است که در سایهء اهتمام جناب آقای سفیر کبیر پاکستان مردم طهران بلکه ایران نیز در اقامهء مراسم جشن اقبال شرکت میکنند و بدین وسیله روابط فرهنگی و ادبی را که‏ میان ایران و پاکستان موجود است استوارتر میکنند.

پیوستگی نژادی و بستگی لسانی و علاقهء دینی و اتصال معرفتی و رابطهء سیاسی‏ و تجارتی ما با مردم پاکستان بیش از آنست که(در عرض پنج دقیقه سخنرانی دربارهء یکی از گویندگان آن کشور)بتوان توصیف و تشریح کرد.با کمال خجلت اقرار باید کرد که این برادران پاکستانی ما تاکنون بمراتب بیشتر از ما بحفظ و تشیید این‏ روابط خدمت کرده‏اند-یک«فارسی»می‏گویند و هزار«فارسی»از دهانشان میریزد- چنان بعلاقه و شیفتگی از گویندگان ما نام میبرند که ما را شیفته و دلبستهء خود میسازند. فیلسوف بزرگ و خلیفه عبد الحکیم کشمیری را زیارت کردم،در جواب هر سخنی و مناسب‏ هر موضوعی قطعه و بیتی بفارسی خواند.وظیفهء ماست که این محبت را غنیمت بشماریم‏ و در قبال هریک قدم که دوستان پاکستانی ما بسوی ما برمیدارند صدقدم بجانب ایشان‏ برویم،از ایشان خواهش کنیم که هرساله عدّه‏ای را برای تعلّم فارسی بایران بفرستند که در مدارس ما درس میخوانند و خود ما هم همه‏ساله جمعی را برای تحصیل بکشور ایشان‏ بفرستیم و کتابهای خود را برای ایشان بفرستیم و از کتب ایشان بیاوریم و بفارسی ترجمه‏ کنیم،و دانشمندان و فضلا و گویندگان و نویسندگان ایشان را دعوت کنیم بایران‏ بیایند و مهمان ما باشند و در مدارس ما خطابه ایراد کنند و درس بدهند،و نویسندگان‏ و سیاستمداران و ادبا و علمای ما نیز بدیدار و سیاحت آن سرزمین بروند و درس کار از پیروان آن مرد کار بیاموزند.

\*\*\* آقای یغمائی چون بمیز خطابه بر شد نخست مطالبی بیان کرد تقریبا بدین مضمون:

«سال پیش در چنین روزی استاد بزرگوار ملک الشعراء بهار ازین رخت بربست.چند روز پیش از رحلت،سفارت محترم پاکستان از وی خواسته بود که پیامی به«اقبال»فرستد،و بهار بپاسخ گفته بود:«حاجت به پیام نیست من خود او را ملاقات میکنم!»

«از طرف خانوادهء بهار بنا بود مجلس تذکاری در همین روز بمناسبت نخستین سال وفات وی‏ برپا شود،و من بنده که از کمترین شاگردان اویم دربارهء استاد سخنی چند بگویم،اما مقررات‏ حکومت نظامی مانع گشت.اکنون دراینجا،که مناسب‏ترین مجلس است،بسیار بموقع می‏نماید که پیش از هرچیز از آن استاد بزرگ یاد کنیم و بروان پاک وی درود فرستیم».

آنگاه این ابیات را خواند:

زنده ماند سخنوری که ورا دقّت فکر هست و لطف خیال‏ ارج شاعر بود بنیروی فکر اوج طائر بود بقوّت بال‏ سخنی کان ز حکمتی است تهی‏ میوه‏ای هست نارسیده و کال‏ حکمت‏آموزی آن کند که وراست‏ طبع موّاج و فکرت جوّال بجهان شور افکند آن کو دلش از عشق گشت مالامال‏ مستمع را فزود حُسن اثر متکلّم چو داشت حسن مقام

\*\*\*

گفت دانا:که چون نبی،ملهم‏ هست شاعر ز ایزد متعال‏ شاعرانند چون پیامبران‏ در بیان و فضایل و اقوال‏ از کلام محمدّی است،اثر در کلام محمدّ اقبال‏ پارسی گو حکیم پاکستان‏ پاک جان،پاک شیوه،پاک خصال‏ فکر بکرش بکنه بحر عظیم‏ شعر نغزش بلطف آب زلال‏ دین اسلام را،نموده شرف‏ مردم شرق را فزوده جمال‏ چاره‏جوئی کند بخیر و صلاح‏ که گراید بشر براه کمال‏ و اتّحاد ممالک اسلام‏ هست او را ز جملهء آمال

\*\*\*

«روز اقبال»،یعنی امروزست‏ که رسیدش ز حق نوید وصال‏ وین چنین روز را علی التحقیق‏ بفزاید شکوه در هر سال

از یادداشتهای مرحوم فرهاد میرزا

قتل خان خیوه

شب یکشنبه سیزدهم رجب خبر به طهران رسید خان خیوه محمد امین خان برادر اللّه قلیخان‏ پسر محمد رحیم خان را در سرخس قربانعلی کل مروی با چند نفر از توره سربرید و سر او را شب سه‏شنبه پانزدهم رجب بطهران آوردند و در سرخس جنگ کردند و خان خیوه‏ بالای تپه در چادر زرنگاری نشسته با چند نفر از توره‏ها و محارم خود نشسته تماشا می‏کرد.قربانعلی کل غفلة بر سر آنها تاخته خان را می‏گیرد و در سربریدن او میان‏ سرخسی نزاغ می‏شود می‏گویند چهار نفر از سرخسی در این واقعه کشته شده است که‏ همدیگر را کشته‏اند می‏خواستند که هریکی در کشتن خان خیوه سبقت گیرند.از قوت‏ اسلام و بخت پادشاه بود که دشمن دین باین سهولت از میان رفت و سرخسی او را تمام‏ کردند.قتل خان خیوه دشنبه کط(29)جمادی الثانی اتفاق افتاد.(1271)